

طرح بحث

در متون دینی قصه زندگی یوسف علیه السلام و برادرانش، بسیار پرارزش و دارای نکته‌های آموزنده و حقایق عبرت‌انگیزی است که در آن یک اندیشه خام، منشأ پیدایش خطاهای دیگر شد و حوادث ناگواری به دنبال آورد. البته این سنت طبیعی و قانون عمومی است که اگر پایه و اساس کاری بر اشتباه گذاشته شود، نتایج تلخ ناگواری به همراه خواهد داشت. به نظر می‌رسد، که یکی از دلایلی که برخی از تفسیرها درباره قصه حضرت یوسف علیه السلام رنگ باخته به نظر می‌رسند، عدم تمایز میان تاریخ محض و تاریخ دینی است.

تاریخ محض یا تاریخ علمی، دانشی است که موارد مورد استفاده خود را از گذشته و وقایعی که اتفاق افتاده‌اند می‌گیرد. در حالیکه تاریخ دینی غایب‌اند است و به آنچه باید باشد چشم دارد. تاریخ محض فرجام مشخصی برای هستی انسان نمی‌شناسد، ولی تاریخ دینی انسان را به سوی فرجامی راهنمایی می‌کند که آن فرجام را مقصود آفرینش می‌داند. تاریخ محض فقط می‌تواند آن اندازه از حق را نشان دهد که واقع شده و نه تمامی آن را. اگر مسیح را در تحقیقات مستند خود پیدا کرد تا هنگام به صلیب کشیدنش را گزارش می‌کند، ولی از رستاخیز مسیح نمی‌تواند خبری داشته باشد. اما بذری که از گرایش به حقیقت در دل هر آدمی شکفته می‌شود، او را از نو بازخوانی می‌کند. همین بازخوانی که مبتنی بر حقیقت خواهی انسان است، تبدیل به تاریخ دینی می‌شود (طهماسبی، ۱۳۷۹، ص ۱۱).

تنها چیزی که در این قصه میان این دو ماخذ مشترک است، کلمه «تاریخ» است، سایر تناقض ناشی از واقعی بودن و دینی بودن تاریخ است. بنابراین، بخش اول قصه یعنی تاریخی بودن آن را می‌پذیریم، سپس درباره علمی بودن یا دینی بودن آن باید بحث و بررسی کرد. نکته بسیار ظریفی که در بیان قرآن مشاهده می‌شود این است که قرآن کریم، داستان‌هایی را که در آنها ردپایی از مسائل عشقی دیده می‌شود، در نهایت متانت و در هاله‌ای از تقدس و اشارات لطیف و بدیع طرح و بیان می‌کند. از میان این داستان‌ها، می‌توان به داستان یوسف علیه السلام و زلیخا اشاره کرد که فرازی از داستان یوسف علیه السلام را در سوره‌ای که به همین نام آمده دربر گرفته است؛ داستانی که از عشق همسر عزیز مصر با جوانی به نام یوسف سخن می‌گوید. گویندگان و نویسندگان هنگامی که با اینگونه صحنه‌ها روبه رو می‌شوند، یا ناچارند برای ترسیم چهره قهرمانان و صحنه‌های اصلی داستان جلوی زبان و یا قلم را رها نموده و به اصطلاح، حق سخن را ادا کنند و گو اینک هزار گونه تعبیرات تحریک‌آمیز یا زننده و غیراخلاقی به میان آید و یا مجبور می‌شوند برای حفظ نزاکت و عفت زبان و قلم، پاره‌ای از صحنه‌ها را در پرده‌ای از

بررسی تطبیقی قصه حضرت یوسف علیه السلام در قرآن کریم و تورات

سهراب مروتی* / سارا ساسکی**

چکیده

مصدر همه ادیان توحیدی واحد است: این ریشه شباهت و همسانی بسیاری از مطالب طرح‌شده در کتاب‌های ادیان به شمار می‌رود. در زمینه نقل داستان حضرت یوسف علیه السلام در قرآن و تورات، با اینکه مشترکات فراوانی با یکدیگر دارند، اما در بیان قصه، تفاوت‌های ماهوی و دقیقی نیز با هم دارند. از این رو، این پژوهش با بررسی همه‌جانبه نقاط اختلاف آن دو را ارائه و نکته‌های ابهام در تورات را به روشنی هویدا نموده است.

در این مقاله، با مطالعه دقیق متن این دو کتاب آسمانی برای سنجش تطبیقی قصه حضرت یوسف علیه السلام با روش تحلیل محتوایی متون، برای اثبات حقانیت بیان زیبا و دلنشین قرآن کریم از کتاب‌های تفسیر فریقین استفاده گردیده است تا از تفسیر به رأی خودداری گردد. شاکار قرآن کریم در بیان قصه اثبات صداقت، پاکی و تسلط بر نفس حضرت یوسف علیه السلام است که این نوع نگاه از تورات به دست نمی‌آید.

کلیدواژه‌ها: قصه یوسف علیه السلام، تورات و یوسف، یوسف در قرآن، احسن القصص، یعقوب در تورات، یعقوب در قرآن.

مصر تعبیر کرد، و به فرعون پیشنهاد داد که در مصر هفت سال گندم ذخیره کنند. یوسف مورد توجه فرعون قرار گرفت و به مقام وزارت رسید.

یوسف در قرآن

سرگذشت یوسف در سوره دوازدهم قرآن که به نام اوست، روایت می‌شود. خدای متعال این داستان را با رؤیایی که یوسف علیه السلام می‌بیند، آغاز می‌کند. قصه‌گویی قرآن سبک خاص خودش را دارد. ماجرا از اینجا آغاز می‌شود؛ که یوسف خوابی را که دیده، برای پدر بزرگوارش بیان می‌کند. یعقوب هم این خواب را برای فرزندش تعبیر می‌کند: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (یوسف: ۴).

در قرآن از داستان یوسف با عنوان «احسن القصص» یاد شده است. در این سوره می‌فرماید: «به راستی که در سرگذشت یوسف و برادرانش برای پرسش‌کنندگان عبرت‌هاست.» (یوسف: ۷) و از این آیه به بعد، داستان یوسف بیان می‌شود. این آیات دلالت می‌کند که خداوند ولی بندگان مخلص خود است و عهده‌دار امور آنان است تا آنان را به کمالی که می‌خواهد برساند. این آیات اشاره می‌کنند بر اینکه خداوند اسباب عالم را هر طوری که بخواهد می‌چیند و از به کار انداختن اسباب، نتیجه دلخواه خود را می‌گیرد. در این آیات، برادران یوسف به وی حسد ورزیده و به حسب ظاهر او را به سوی هلاکت سوق می‌دهند، ولی خداوند نتیجه‌ای بر خلاف این ظاهر گرفت، یوسف را به وسیله همین اسباب زنده کرد، و همان قصد سوء را وسیله ظهور و بروز کرامت و جمال ذات یوسف کرد و در هر راهی که او را بردند، که بر حسب ظاهر منتهی به هلاکت یا مصیبت وی می‌شد، خداوند عیناً به وسیله همان راه، وی را به سرانجامی خیر و فضیلتی شریف منتهی نمود (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۱۰۲؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۱۵۳).

بررسی و نقد داستان

درباره هیچ‌یک از داستان‌های قرآن به اندازه داستان یوسف علیه السلام بحث و جدل نشده است. علت این جدل‌ها را می‌توان در درون‌مایه اختلاف قصه در قرآن و تورات دانست. گرچه گزارش این داستان از منظر تورات، همانندی‌هایی با قرآن کریم دارد، اما ناهمگونی و ناسازگاری‌های بنیادینی نیز در میان آن دو به چشم می‌خورد. سنجش آنچه در قرآن آمده، با آنچه در سفر پیدایش تورات بخش‌های ۳۷، ۳۹ تا ۵۰ آمده است، آشکار می‌کند که قرآن بی‌گمان به تورات چشم نداشته است.

ابهام بیچند و به خوانندگان به طور سربسته تحویل دهند. ولی قرآن در ترسیم صحنه‌های حساس این داستان، به طرز شگفت‌انگیزی دقت در بیان را با متانت و عفت به هم‌آمیخته و بدون اینکه از بیان وقایع چشم‌پوشد و اظهار عجز کند، تمام اصول اخلاق و عفت را نیز به کار بسته است. به همین دلیل، قرآن در مقدمه داستان، آن را زیباترین داستان خواننده و در امتیازبندی داستان‌ها، بهترین امتیاز را به این داستان می‌دهد. قصه یوسف علیه السلام به شیوه‌ای که قرآن سروده، بهترین سراییدن است؛ زیرا با اینکه قصه عاشقانه است، طوری بیان کرده که ممکن نیست کسی چنین داستانی را عقیف‌تر و پوشیده‌تر از آن بسراید.

با نگاهی دقیق می‌توان گفت: علی‌رغم اینکه این قصه پیش از قرآن در تورات آمده بود، اما روشن می‌شود که قصه قرآن به هیچ‌روی تکرار داستان تورات نیست، بلکه یک بازخوانی موفق از آن است که با کلام وحی صورت تازه پذیرفته و با آنچه در تورات است، تفاوت‌های بسیار مهم و اساسی پیدا کرده است. این تفاوت‌ها هم در شکل ظاهری قصه و هم در محتوا و معنای درونی آن مشاهده می‌شود. در این پژوهش، درصدد بررسی و اثبات این تفاوت‌ها هستیم.

یوسف در تورات

بر اساس سفر پیدایش در تورات، یوسف یازدهمین پسر یعقوب و نخستین پسر او از راحیل بود. او شرارت‌های پسران بلهه و زلفه را به پدرش می‌گفت، که موجب نفرت برادرانش از او شد. محبوبیت یوسف در نزد یعقوب علیه السلام بیشتر از دیگر برادرانش بود. به همین سبب، یعقوب قبای رنگارنگی برای یوسف ساخت. برادران وی برای چوپانی گله رفتند و یعقوب نیز یوسف را به دنبال آنها فرستاد تا از سلامتی گله و برادرانش برای یعقوب خبر بیاورد. برادرانش با دیدن وی، توطئه‌ای چیده و او را در چاه انداختند. سپس یوسف را به بیست پاره نقره به کاروان اسماعیلیان فروختند و یوسف به بردگی مصریان گرفتار آمد. فوطیفار وزیر فرعون او را خریداری و خانه و ثروت خود را به او سپرد. زن فوطیفار از یوسف خواست تا با وی همبستر شود، اما او می‌گریزد. زن فوطیفار به دروغ به شوهر خود گفت: یوسف قصد همبستری با او را داشته و فوطیفار تصمیم به قتل یوسف گرفت. با میانجیگری زن فوطیفار، یوسف از مرگ رهایی یافت و به زندان افتاد. در زندان، یوسف خواب ساقی و نانوائی فرعون را تعبیر کرد. ساقی فرعون پس از آزادی، به فرعون درباره قدرت تعبیر خواب یوسف گفت و فرعون فوطیفار را به دنبال یوسف فرستاد. یوسف خواب فرعون را به هفت‌سال خشکسالی

گفت: خوابی را که دیده‌ام بشنوید: اینک ما در مزرعه، بافه‌ها می‌بستیم که ناگاه بافه من بر پا شده بایستاد و بافه‌های شما گرد آمده به بافه من سجده کردند. برادرانش به وی گفتند: آیا فی الحقیقه بر ما سلطنت خواهی کرد و بر ما مسلط خواهی شد؟ و به سبب خواب‌ها و سخنانش بر کینه او افزودند (پیدایش ۳۷: ۵-۹).

ب. از آن پس، خوابی دیگر دید و برادران خود را از آن خبر داده، گفت: اینک باز خوابی دیده‌ام که ناگاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده کردند و پدر و برادران خود را خبر داد. پدرش او را توییح کرد و به وی گفت: این چه خوابی است که دیده‌ای؟ آیا من، مادرت و برادرانت خواهیم آمد و تو را بر زمین سجده خواهیم نمود؟ برادرانش بر او حسد بردند. اما پدرش آن امر را در خاطر نگاه داشت (همان، ۳۷: ۹-۱۲).

از متن تورات بر می‌آید که یوسف خواب خویش را هم به پدر و هم به برادران گفته و چنان پاسخی شنیده است. بازگو کردن خواب‌های یوسف به برادران، بر کینه آنها افزوده، عامل اصلی وقوع داستان شد. در حالیکه، بر پایه آیات قرآن، تنها به پدر گفته و پدر او را از بازگفتن خواب به برادران پرهیز داده است. نهی یعقوب دلالت دارد که خود او با نهایت دقت و مساوات نسبت به فرزندانش رفتار می‌کرد تا حسد آنان را برنینگیزد. از این‌رو، به یوسف سفارش کرد که خوابش را برای برادران بازگو نکند. دلیلی ندارد که یوسف با دستور پدر مخالفت کرده و خواب خود را برای برادرانش نقل کرده باشد. از سوی دیگر، تربیت خانوادگی او اقتضا می‌کرد که به دستور پدر عمل کرده، خواب خود را برای برادرانش نقل نکند.

بنابراین، در چگونگی وقوع حادثه میان دو منبع اختلاف نظر وجود دارد. از تورات استفاده می‌شود که برادران یوسف به وسیله خواب، او را از آینده او مطلع شدند و برای جلوگیری از آن، وی را در معرض فشار قرار دادند. علت اصلی وقوع ماجرا برخورد یوسف بوده است. ولی قرآن کریم می‌گوید: برادران توهّم کردند که یعقوب به یوسف و برادرش بیشتر محبت می‌ورزد. همین توهّم نادرست، آنان را واداشت تا علیه او توطئه کرده، زندگی او را در مسیر آن همه حوادث ناگوار قرار دهند.

۲. برخورد برادران

اختلاف دیگری که در زمینه وقوع داستان میان قرآن و تورات وجود دارد، رفتار برادران یوسف است. توهّم نادرست برادران نسبت به یوسف، زمینه‌ساز اندیشه‌هایی شد که براساس آنها برادران یوسف، برای نابودی وی توطئه کردند. تورات، علل مهر و علاقه یعقوب به یوسف را این امر

برجسته‌ترین ناهمگونی‌ها و ناهم‌سازی‌هایی را که روایت قرآنی این داستان با تورات دارد، می‌توان در دو دسته بررسی نمود:

دسته اول

مواردی که قرآن کریم و تورات هر دو به آنها پرداخته‌اند، اما در جزئیات آنها اختلاف وجود دارد. این اختلافات در زمینه‌های گوناگونی روی داده است.

الف) ریشه‌یابی وقوع داستان و تفاوت‌های موجود در بین دو ماخذ

با بررسی علل وقوع داستان، تفاوت‌های آشکاری میان این دو منبع مشاهده می‌شود. می‌توان آنها را در سه بخش، که منجر به ایجاد توهّم و در نتیجه زمینه‌سازی وقوع داستان شد، بررسی نمود.

۱. برخورد یوسف

بروز اولین اختلاف، در ریشه‌یابی وقوع داستان برخورد یوسف علیه السلام است. اختلاف در داستان در دو منبع مورد نظر از خواب یوسف آغاز می‌شود. اختلاف این دو منبع، در این بخش، هم در تعداد خواب‌ها و هم در زمینه بازگو شدن خواب است. «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (یوسف: ۴) براساس بیان قرآن و نظر مفسران، خواب یوسف یکی است که تنها آن را برای پدر بازگو کرده است (طبری، ۱۳۵۶، ص ۷۶۷؛ مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۴، ص ۲۸۹؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۱۰۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۹، ص ۳۰۹). «قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (یوسف: ۵).

چنان‌که در تفسیر ابی‌السعود آمده است: «یعقوب از این رؤیای یوسف درمی‌یابد که خداوند یوسف را به زودی به پایگاهی بلند از فرزاندگی و بزرگی فرا خواهد برد و او را به پیامبری خویش برمی‌گزیند. از این‌رو، از حسد برادران بر او بیمناک شده و سفارش می‌کند تا خواب خویش را بر برادران باز نگوید (ابی‌السعود، بی تا، ج ۴، ص ۲۵۲). سیدقطب می‌گوید: «برادران از خواب یوسف آگاه نبودند و گرنه آن را در بگومگو‌هایی که داشتند بر زبان می‌آوردند. آگاهی آنان از آن خواب، خود انگیزه بهتری بود تا زبان سرزنش و حسدشان بر یوسف درازتر شود (سیدقطب، ۱۹۸۲، ج ۴، ۱۹۷۳).

اما به بیان تورات، خواب یوسف دو تاست؛ او خواب‌ها را برای برادرانش بیان کرده است:

الف. یوسف خوابی دیده آن را به برادران خود باز گفت. پس بر کینه او افزودند و به ایشان

می‌داند که یوسف با سخن چینی، بدرفتاری برادران را به پدر گزارش می‌کرد و فرزند دوره پیری یعقوب بود (پیدایش ۳۷: ۳-۴). اما قرآن کریم، بر اساس آیه «وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ تُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ يَعْقُوبَ» (یوسف: ۶) مهر و علاقه یعقوب به یوسف را در علل دیگری می‌بیند.

در تفسیر ابی السعود آمده است:

یعقوب از این رؤیای یوسف دریافت که خداوند یوسف را به زودی به پایگاهی بلند از فرزاندگی و بزرگی فرا خواهد برد و او را به پیامبری خویش برخواهد گزید. این امر موجب محبت یعقوب به یوسف می‌شود. زمینه عشق یعقوب به یوسف را از یکسو، خواب شگفت و پیشگویانه یوسف می‌داند و از سوی دیگر، احساس ژرف یعقوب به اینکه یوسف در آینده به مقامات معنوی شگفتی خواهد رسید، چون پیامبری. اما چنین نبود که یعقوب نسبت به فرزندان دیگرش بی‌مهری کند، بلکه از سفارشی که برای جلوگیری از حسد برادران به یوسف می‌کند، پداسست که خود او با دقت نسبت به فرزندان دیگرش با عدالت و مساوات رفتار نماید تا موجب تحریک حسد و دشمنی فرزندان نشود (ابی‌السعود، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۵۲).

توهم نادرست برادران نسبت به یوسف، زمینه‌ساز اندیشه‌هایی که منجر به رخ داد حادثه شد: «اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اَطْرَحُوهُ اَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ اَبِيكُمْ» (یوسف: ۹).
شعراوی می‌نویسد:

پیامد توهمی که برادران از یوسف در دل نهان می‌داشتند، این شد که بداندیش و کج‌هنجار گشتند. در حقیقت، یکی را از میان دیگران برگزیدن و بیشتر دوست داشتن، عقده حقارت و خودکم‌بینی را در دل دیگران می‌کارد. این مطلب زمینه شد تا آنان به ناهنجاری رفتاری و پنداری دچار گردند. بدین سبب، چون برادران یوسف دریافتند که پدر او را بیش از سایرین دوست می‌دارد، به اندیشه افتادند تا از راه برتر نشان دادن خود یوسف را از چشم پدر بیندازند. پس گفتند ما گروهی توانا و کارسازیم. (یوسف: ۸) حال اگر کژهنجار نشده بودند و اندکی می‌اندیشیدند، درمی‌یافتند که آنچه گفتند، بیشتر به زیان خود آنهاست و نشانگر این است که حق با یعقوب است که یوسف را بیشتر دوست می‌دارد؛ زیرا اگر آنها بزرگ و توانا شده‌اند، دیگر در سن و سالی نیستند که نیاز باشد پدر با آنها چون کودکی مهربانی کند. اگر برادران یوسف همین نکته ساده را می‌دانستند، توجه یعقوب را عیب نمی‌انگاشتند (شعراوی، ۱۹۸۲م، ج ۱۰، ص ۷۲).

بنابراین، تورات علت توهم نادرست برادران و روی دان حادثه را رفتار یعقوب و توجه بیش از اندازه به یوسف می‌داند. در حالیکه، قرآن کریم خشم و حسد برادران یوسف نسبت به او و به علت توهم اشتباه در علاقه یعقوب به یوسف می‌داند.

۳. برخورد یعقوب

روایت قرآن نشان داد که برادران یوسف، دیرگاهی بود که دچار فشار و رنجی جان‌کاه بودند؛ رنج پنهان کردن کینه و تمایلشان در رهایی از وجود یوسف، میلی که همواره نمی‌توانستند آن را پنهان دارند و گاه و بی‌گاه این تمایل خود را بر ضد یوسف در رفتار و گفتار خود نشان می‌دادند. به گونه‌ای که یعقوب نیز این را دریافته و به آنان بدگمان شده بود.

قرآن کریم بیان می‌کند که یعقوب اجازه نمی‌داده که یوسف همراه برادران برود؛ زیرا یعقوب از رشک و کینه برادران به یوسف بیمناک و نگران بود. فرزندانش حفظ ظاهر کرده، خود را خیرخواه او معرفی کردند و با اصرار و فشار، او را حاضر کردند که همراه آنان به صحرا برود.

یکی از لوازم تسلط بر رقیب نزاکت اخلاقی و حفظ ظاهر است که برای تسخیر فکر حریف از آن استفاده می‌شود. فرزندان یعقوب، به همین راه نقشه خود را اجرا کردند؛ زیرا نزاکت اخلاقی مخصوصی که بین خاندان یعقوب حکم‌فرما بود، سرپوشی بر بدگمانی طرفین افکنده بود. این نزاکت اخلاقی و حفظ ظاهر به حدی بود که فرزندان یعقوب به اتکای آن توانستند با پدر خویش منطقی و محکم سخن بگویند؛ چراکه برادران از قبل بر علیه یوسف توطئه کرده، در فکر اجرای آن بودند. اما حفظ ظاهر، می‌کردند. آنان به اتکای همین حفظ ظاهر به یعقوب اعتراض می‌کنند: «قَالُوا يَا اَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَ اِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ اَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَ يَلْعَبُ وَ اِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (یوسف: ۱۱-۱۲).

ولی از گزارش تورات برمی‌آید که این خود یعقوب بود که از یوسف خواست نزد برادران رود که در دشت شکیم گوسفند می‌چراندند:

برو و ببین اوضاع چگونه است. آن‌گاه برگرد و به من خبر بده. یوسف اطاعت کرد و از دره حبرون به شکیم رفت. در آنجا شخصی به او برخورد و دید وی در صحرا سرگردان است. او از یوسف پرسید در جست‌وجوی چه هستی؟ یوسف گفت: در جست‌وجوی برادران خود و گله‌هایشان می‌باشم. آیا تو آنها را دیده‌ای؟ بلی، من آنها را دیده‌ام. می‌گفتند: به دوتان می‌روند، پس یوسف به دوتان رفت و ایشان را در آنجا یافت» (سفر پیدایش ۳۷: ۱۷-۱۴).

براساس بیان تورات، برادران اصراری برای بردن یوسف نداشته‌اند و فکر اجرای نقشه با دیدن او به

معنا ندارد؛ چراکه خود آنان بودند که او را از چاه بیرون آورده، به کاروانیان فروختند. همچنین این بخش آیه «اسروه بضاعه» معنا نخواهد داشت؛ زیرا یوسف پنهان شده را چگونه برادران می‌توانند بیابند و بفروشند؟ علاوه بر اینکه، اگر کاروانیان او را خریده بودند که نباید او را پنهان می‌کردند؛ زیرا از کسی ترسی ندارند (صالحی، ۱۳۷۸، ص ۵۲).

ج) واکنش یعقوب با رخداد حادثه

رویداد حادثه پیامد توهّم نادرست برادران یوسف، بداندیشی و کژهنجاری آنان بود. به همین دلیل همه تلاش آنان بر این شد تا او را از پدر دور سازند. بنابراین، بر کشتن او هم‌رأی شدند. قرآن گویای این است که چون برادران یوسف نقشه خویش را پیاده کردند و نزد پدر بازگشتند، پدر به آنان بدگمان بود، و حرفشان را باور نمی‌کرد، افزون بر اینکه، خودشان نیز به خودشان بدگمان بودند: «قَالَ بَلْ سَوَّغْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْراً فَصَبِرْ جَمِیلاً وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَی مَا تَصِفُونَ» (یوسف: ۱۷-۱۸). در این آیه، صبر جمیل به معنی صبر بدون جزع و بی‌قراری است و اینکه در جای دیگر قرآن از قول یعقوب نقل می‌کند: «انما اشکوا بثی و حزنی» دلیل جزع و فرغ وی نیست، بلکه مؤید صبر و تحمل اوست. یا در جای دیگر می‌فرماید: «و ابیضت عیناه من الحزن» دلیل جزع و بیقراری یعقوب نیست؛ چون سفید شدن چشم اثر طبیعی و قهری غصه طولانی است. بخصوص کسی که غصه را در دل خود نگه دارد و فقط از غصه خود به خدا شکوه ببرد (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۴، ص ۲۹۶؛ کاشانی، ۱۴۲۳ق، ج ۳، ص ۳۴۶؛ ابوالمکارم، ۱۳۸۱، ص ۲۷۵).

در حالیکه، تورات گویای این است که یعقوب از نقشه برادران بویی نبرد و بی‌درنگ نیرنگ آنان را نومیدانه باور کرد: «چون ماجرا را شنید جامه چاک زد، پلاس پوشید و روزگاری دراز به سوگ نشست و مویه و گریه کرد هرچه خویشانش او را دلداری دادند و به صبوری و خویشتن داری خواندند، نپذیرفت و گفت: دست نمی‌کشم تا بمیرم و گریان و مویان نزد پسر خویش به گور روم» (سفر پیدایش، ۳۷: ۳۵).

قرآن نشان می‌دهد که برخورد یعقوب با پیش‌آمد از دست دادن یوسف، با همه سختی و سنگینی‌اش، برخوردی بود برازنده و آموزنده است. افزون بر اینها، قرآن کریم آشکارا گویای این است که گذشت روزگار، هرگز یعقوب را از بازیافتن یوسف و برادرش نومید نساخت. از این‌رو، بود که به برادران گفت: «یا بَنَیْ اِذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ اٰخِیْهِ وَ لَا تَیَّاسُوا مِنْ رُوحِ اللّٰهِ اِنَّهٗ لَا یَیَّاسُ مِنْ رُوحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْکٰفِرُوْنَ» (یوسف: ۸۷).

ذهنشان خطور کرده است. زمانی که برادران در دشت شکیم گوسفند می‌چرانند، همین که برادرانش از دور دیدند یوسف می‌آید، تصمیم گرفتند او را بکشند (سفر پیدایش ۳۷: ۱۸).

این بیان تورات نشان می‌دهد که برخورد یعقوب و فرستادن یوسف نزد برادران، علت وقوع حادثه است. این مطلب، درست مقابل دیدگاه قرآن است. در این زمینه، گفته تورات در سه مورد با قرآن مخالف است:

۱. قرآن می‌فرماید: برادران یوسف یعقوب را با اصرار و فشار به بردن یوسف حاضر کردند. تورات می‌گوید: یعقوب خودش با رضای خاطر او را فرستاد.
۲. قرآن می‌فرماید: یوسف همراه برادران رفت. ولی تورات می‌گوید: یعقوب او را تنها فرستاد. در جای دیگر، می‌گوید: او در بیابان گم شد.
۳. قرآن می‌فرماید: برادران گفتند او را برای تفریح می‌بریم، ولی تورات می‌گوید: یعقوب او را فرستاد تا خبر سلامتی برادران و گوسفندان را بیاورد.

روشن است که بیان قرآن، کامل‌تر است و بیان تورات آشفته و تناقض‌آمیز است. قرآن کریم بیان می‌دارد که برادران با نقشه‌ای از پیش تعیین‌شده یوسف را همراه خود روانه می‌کنند، تا نقشه خود را عملی سازند. اینکه برادران آنی و با دیدن یوسف تصمیم به قتل او گرفتند، چیزی است که فقط تورات بیان می‌کند.

ب) رویداد حادثه و توجیه آن

مجموع این شرایط منجر به وقوع داستان شد. در چگونگی دور کردن یوسف از پدرش، اختلافاتی میان دو منبع مشاهده می‌شود. اول اینکه، چاهی که یوسف را در آن افکندند، به گزارش تورات، چاهی است بی‌آب و رها شده (پیدایش ۳۷: ۲۴)، اما در قرآن چاهی است که آب دارد و کاروانیان به سراغ آن می‌روند: «وَ جَاءَتْ سَیَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَةً قَالَ یَا بُشْرِی هَذَا غَلَامٌ» (یوسف: ۱۹).

اختلاف دوم در این زمینه، در مورد فروش یوسف است. در تورات آمده است: یهودا به برادرانش گفت که از کشتن برادر خود و مستور ساختن خونس از برای ما چه فایده؟ بیایید او را به اسماعیلیان بفروشیم و دست ما به او نخورد (پیدایش، ۳۷: ۲۶-۲۷). ولی از قرآن کریم، به‌خوبی روشن می‌شود که برادران یوسف وی را فروخته‌اند، بلکه کاروانیان او را از چاه برگرفته و در مصر فروختند: «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا یُوسُفَ وَ اَلْقُوهُ فِی الْعُقَّةِ فِی عَیْبَتِ الْجُبِّ یَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّیَّارَةِ اِنْ كُنْتُمْ فَعِیْلِیْنَ» (یوسف: ۱۰). در این صورت، جمله که بعضی کاروان‌ها او را بگیرند و ببرند دیگر

«استباق» به معنای سبقت و پیشی گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است، یوسف برای فرار از گناه به سوی در فرار کرد و زلیخا نیز به دنبال او می‌دود. گویا به سوی در مسابقه گذارده‌اند. «قَدْ» به معنای پاره شدن پارچه از طرف طول است (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۶، ص ۶۱؛ مدرسی، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۱۵۵؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۱۸۴).

تورات گویای این است که روزی یوسف طبق معمول به کارهای خانه رسیدگی می‌کرد. آن روز هم شخص دیگری در خانه نبود، این خود زن عزیز بود که با داد و فریاد مردان خانه را خبر کرد که مرد عبرانی می‌خواسته به او دست درازی کند و تا داد و فریاد او برای کمک بلند نشده، دست از او برداشته و از دست‌پاچی جامه خود را رها کرده و گریخته است. او جامه را نزد خود نگه می‌دارد تا همسرش می‌آید، جامه را به او نشان می‌دهد و می‌گوید: بنده عبرانی می‌خواست به من دست دراز کند و چون من داد و فریاد کردم، ترسان جامه خود را رها کرد و گریخت (سفر پیدایش، ۳۹: ۱۱-۱۸). در این زمینه، تورات در دو مورد با قرآن کریم اختلاف دارد.

۱. قرآن می‌گوید: یوسف و بانو برای رسیدن به در بیرونی از یکدیگر سبقت گرفتند: در این حال، بانو پیراهن یوسف را از عقب پاره کرد. ولی در تورات نه از سبقت گرفتن آن دو خبری هست و نه از پاره شدن پیراهن یوسف. تورات می‌گوید: وقتی که یوسف بیرون گریخت، بانو در غیاب عزیز، با اهل خانه سخنانی گفت که هم اعتراض به عزیز بود و هم تهمت به یوسف. حال آنکه، قرآن می‌گوید: پس از فرار کردن یوسف اولین کسی که با آن وضع روبه‌رو شد عزیز بود. بانو اول نزد عزیز، یوسف را متهم کرد.

روشن است که بیان تورات آشفته و تناقض‌آمیز است؛ ابتدا می‌گوید: در خانه هیچ کس نبود و جای دیگر خانه را از مردان پر می‌کند، یکبار یوسف را مرد عبرانی و بار دیگر بنده عبرانی معرفی می‌کند. روشن است که در چنان حالت عاطفی - روانی ویژه این دو تعبیر چه اندازه با هم تفاوت دارند.

۲. از تورات برمی‌آید که عزیز مصر، همین که سخن همسرش را درباره یوسف می‌شنود، بی‌هیچ تحقیق و بررسی، یوسف را به زندان می‌افکند: «پس چون سخن زن خود را شنید که غلامت به من چنین کرده است، خشم او افروخته شد و یوسف را به زندانی که سایر زندانیان پادشاه در آن زنجیر بودند، انداخت (سفر پیدایش، ۳۹: ۱۹-۲۱). اما قرآن کریم می‌فرماید: «ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنُنَهُ حَتَّىٰ حِينٍ» (یوسف: ۳۵).

روشن است که به زندان رفتن یوسف، پس از آن بوده است که نشانه‌های آشکاری چون پارگی

همین خواست یعقوب بیانگر این است که او، یوسف را زنده می‌پندارد؛ بنابراین، نیازی به واکنش غیرمنطقی آن‌گونه که تورات بیان می‌دارد، ندارد. از سوی دیگر، او از خواب یوسف، آینده وی را به دست آورده که خداوند او را به مقام بلندی خواهد رساند. بنابراین، یعقوب می‌داند که یوسف زنده است. از این‌رو، نیازی نداشت جزع و بی‌تابی کند. پس صبر و شکیبایی پیشه ساخته و از غم فراق یوسف از خدا یاری می‌طلبد، نه مرگ او. اما از متن تورات برمی‌آید که یعقوب، یوسف را مرده می‌پنداشته است. به همین دلیل، چهره‌ای از یعقوب به نمایش می‌گذارد که هرگز زیننده و برازنده پیامبری چون او نیست. این بی‌صبری و جزع، که تورات نسبت به یعقوب داده است، مخالف قرآن است.

د) اصل داستان و عواقب شروع آن

در مورد اصل داستان، که هر دو منبع به آن اشاره داشته‌اند، تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود که در ذیل به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱. خرید یوسف

اولین اختلاف، که در اصل داستان روی می‌دهد، چگونگی خرید یوسف است. تورات می‌گوید: آنکه در مصر یوسف را می‌خرد، سردار سپاهیان است. (پیدایش، ۲۹: ۱) براساس آیات قرآن، عزیز مصر است. «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا» (یوسف: ۲۱). ابن‌کثیر می‌نویسد: «الذی اشتراه من مصر حتی اعتنی به و أكرمه، و أوصى أهله به، و توسم فيه الخير و الصلاح، فقال لامرأته أكرمي مَثْوَاهُ و كان الذی اشتراه من مصر عزیزها و هو الوزير» (ابن کثیر، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۲۵).

بدین ترتیب، از نگاه تورات خریدار یوسف سردار سپاهیان است، اما از نگاه قرآن عزیز مصر است و دوگانگی این دو پایگاه بسیار است.

۲. ماجرای همسر عزیز و یوسف

لازم به یادآوری است که تورات در بیان قصه یوسف با همسر عزیز، در پی این نیست که پاک‌دامنی یوسف را نشان دهد؛ چیزی که قرآن به روشنی و آشکارا بر آن تکیه کرده است: «وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ أَلْفَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (یوسف: ۲۵).

آمده است: «وَلَا جُرْأَلْآخِرَةَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ» (یوسف: ۵۷). در گزارش تورات، از آن نشانی نیست.

۴. دوره رهایی

این دوره از زندگانی یوسفؑ در دو بخش مطرح می‌شود:

الف) خواب پادشاه و تعبیر آن

در مورد خواب پادشاه مصر در قرآن، یک بار سخن به میان آمده است: «وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ» (یوسف: ۴۳). اما به گزارش تورات دو بار خواب می‌بیند. یک بار خواب می‌بیند که هفت گاو لاغر، هفت گاو فربه را می‌خورند. بار دیگر خواب می‌بیند که هفت خوشه تهی و باریک، هفت خوشه درشت و پر را یکباره فرو می‌خورند (پیدایش، ۴۱: ۱-۷). خواب دوم را نشانه آن می‌داند که آنچه را در خواب دیده، در بیداری نیز پیش خواهد آمد: «و چون خواب به فرعون دو مرتبه مکرر شد، این است که این حادثه از جانب خدا مقرر شده و خدا آن را به زودی پدید خواهد آورد» (پیدایش، ۴۱: ۳۲). علاوه بر تعداد خواب‌ها، که میان این دو منبع اختلاف نظر وجود دارد، در زمینه تعبیر آن نیز اختلاف وجود دارد؛ در تورات، سفر پیدایش آمده است: «آن‌گاه فرعون فرستاده یوسف را خواند و او را به زودی از زندان بیرون آوردند. صورت خود را تراشید، رخت خود را عوض کرد و به حضور فرعون آمد» (پیدایش، ۴۱: ۱۴).

مشاهده می‌شود که تورات می‌گوید: این خود فرعون است که کسی را به نزد یوسف می‌فرستد و از او می‌خواهد تا پیش او رود و خواب او را تعبیر کند. یوسف نیز می‌پذیرد و نزد او می‌رود، خوابش را تعبیر کرده، سپس به او پیشنهاد می‌کند تا مرد دانا و بینایی را بر زمین مصر بگمارد. اما داستان در قرآن به گونه دیگری است (یوسف: ۴۹). کسی که سال‌ها پیش با یوسف هم‌سلول بوده است، از پادشاه می‌خواهد او را به زندان نزد یوسف فرستد تا راز خوابش را از او بپرسد و بی‌آورد و فرعون نیز او را نزد یوسف می‌فرستد و یوسف در همان زندان، بی‌آنکه نزد فرعون بیاید، راز خواب فرعون را به دوست خویش باز می‌گوید. به علاوه، راه‌حلی ارائه می‌دهد تا شهرها بتوانند از بحران خشک‌سالی عبور کنند. و در حالی که، در گوشه زندان به سر می‌برد، مژده سالی را می‌دهد که مردم در پربارانی و رها از قحطی می‌گذرانند (بیومی، ۱۳۸۳، ص ۵۷).

اختلاف این دو منبع در این مطلب است که در تورات برای تعبیر خواب شاه، یوسف را به

پیراهن، بریدن زنان مصر دستان خود را، گواهی کودک و... بی‌گناهی و پاک‌دامنی او را گواهی کرده‌اند، روی داده است (یوسف: ۲۶-۲۹؛ مراغی، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۱۴۳؛ آلوسی، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۲۵۴).

تنها در قرآن آمده است که عزیز مصر، چون حقیقت ماجرا را فهمید، از یوسف خواست تا آن را پنهان دارد و میان مردم باز نگوید. از سوی دیگر، همسر خویش را فرمان داد تا توبه کند و از خدا آمرزش بخواهد (یوسف: ۲۹)؛ زیرا چون بنده‌ای توبه کند و به سوی خدا بازگردد، خدا نیز توبه او را می‌پذیرد و گناه او را می‌بخشاید. مردم مصر، اگرچه در آن روزگار یکتاپرست نبودند، اما می‌دانستند تنها کسی که گناه را می‌بخشاید یا بر آن کیفر می‌کند خداست. بدین‌گونه بی‌گناهی یوسف بر عزیز مصر آشکار شد. او رو به یوسف کرد و گفت: یوسف از این بگذر؛ یعنی آن را برای کسی بازگو مکن؛ زیرا به گفته ابن‌کثیر پنهان داشتن و بازگو نکردن این‌گونه چیزها، پسندیده‌تر و سزاوارتر است (ابن‌کثیر، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۰۴).

بیان تورات گویای این است که عزیز سخنان بانو را پذیرفته و یوسف را به زندان می‌افکند. اما از منظر قرآن کریم، عزیز مجال دفاع به یوسف داد. جلسه تحقیق تشکیل شد. به وسیله شهادت یکی از بستگان، همسر عزیز، بی‌گناهی یوسف روشن شد. این نشان می‌دهد که زندانی شدن یوسف، پیامد خشم ناگهانی عزیز مصر از آنچه برای همسرش رخ داده است نبود، بلکه پیامد ترفند، تدبیر و نقشه‌ای بوده است که عزیز مصر به کار برد تا از آن راه، مردم به آهستگی داستان را فراموش کنند و یا رسوایی زنش، که زیانزد مجلس همه مردم شده بود، کاهش پذیرد.

۳. دوره زندان

هرگز از گزارش تورات به دست نمی‌آید که یوسف برای فراخوانی مردم به توحید و یکتاپرستی کوشی کرده باشد. اما قرآن نشان می‌دهد همین که یوسف از پی چند خواب‌گزاری، میان زندانیان جایی باز کرد، به دعوت دین برخاست و با شرح و گزارش باورهای پیامبران، آنان را به یکتاپرستی فراخواند. «قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأَكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ...» (یوسف: ۳۷-۳۹).

به نظر می‌رسد، علت این کار این بود که یوسف تنها یک خواب‌گزار نبود، بلکه پیامبر بود. از این‌رو، برای انجام رسالت آسمانی خود، هیچ فرصتی را از دست نمی‌داد، هر جا زمینه‌ای می‌یافت بدان پرداخت. از اینجاست که پرداختن به آخرت و قیامت، تنها در گزارش قرآنی داستان یوسف

حضور آوردند. در حالی که، قرآن می‌گوید: فرستاده شاه در زندان تعبیر خواب را از یوسف پرسید و به حضور شاه آمد.

ب) اثبات بی‌گناهی

پادشاه فرمان داد که یوسف را از زندان نزد او برند. اما یوسف نپذیرفت از زندان بیرون آید، مگر آنکه بی‌گناهی او از دروغی که به او بسته‌اند، بر همگان آشکار شود. تنها قرآن کریم، گویای این است که چون یوسف خواب پادشاه را تعبیر کرد و راه رهایی از دشواری‌های پیش‌رو را به او نشان داد، پذیرش مقام و منصب بزرگی را که به او پیشنهاد شد، در گرو این دانست که پادشاه مصر ماجرای یوسف و همسر عزیز را، که یوسف به گناه آن زندانی شده بود، دوباره بررسی و بازجویی کند تا بی‌گناهی و پاک‌دامنی یوسف بر پادشاه و درباریان و بلکه بر همگان آشکار شود: «وَ قَالَ الْمَلِكُ اَنْتَوْنِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ اِلَي رَبِّكَ فَسَلِّئْهُ مَا بِالِ النَّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَعْنَ اَيْدِيَهُنَّ اِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ» (یوسف: ۵۰).

همچنین تنها در قرآن کریم زمانی که دست خویش را بریده بودند، و به بی‌گناهی یوسف گواهی دادند: «قَالَ مَا خَطْبُكَ اِذْ رَاوَدْتَنِي يُوْسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ» (یوسف: ۵۱). جمله «ما خَطْبُكَ اِذْ رَاوَدْتَنِي يُوْسُفَ عَنْ نَفْسِهِ» سیاق جمله بر آن دلالت می‌کند که جریان شما چه بود آن روز که با یوسف مراد کرده‌اید؟ گفتند: خدا منزّه است که ما هیچ گونه سابقه بدی از او سراغ نداریم. بدین‌وسيله، او را از هر زشتی تنزیه نموده و شهادت دادند که در این مراد، کوچک‌ترین عملی که دلالت بر سوء قصد او کند از او ندیدند (طبرسی، ۱۳۷۹، ج ۱۲، ص ۲۳۵).

البته تنها در قرآن بیان شده است که سرانجام همسر عزیز، به پاکی و بی‌گناهی یوسف گواهی داد و گناه را خود بر دوش گرفت. وی اعتراف کرد که خود او بوده که می‌خواست از یوسف کام بستاند. بدین‌گونه، قرآن زن عزیز را، که اینک ذهن و زبانش هماهنگ گشته در چهره کسی به نمایش گذاشته که پشیمانی به جان او چنگ انداخته، وجدانش بیدار شده و پاک‌خواهی و گناه‌شویی، او را به حق‌پذیری و حق‌گویی کشانده و او را واداشته تا فداکارانه و آگاهانه بدون آنکه از رسوایی و بدنامی هراسی داشته باشد، به گناه خود اعتراف کند (مراغی، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۱۵۸): «قَالَتْ امْرَاةُ الْعَرَبِيَّةِ اَلْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ اَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ» (یوسف: ۵۱).

و در معنای «حَصْحَصَ الْحَقُّ» گفته شده یعنی حق روشن و هویدا گشت. این در جایی است که کاشف و وسیله ظهور آن هویدا گردد. در اینجا، همسر عزیز، که ریشه این فتنه بود، به سخن آمده به

گناه خود اعتراف کرده، یوسف را در ادعای بی‌گناهی‌اش تصدیق نموده، می‌گوید: «الآن حق از پرده بیرون شد و روشن گردید، و آن این است که من با او بنای مراد و معاشقه گذاشتم، و او از راستگویان است. با این جمله، گناه را به گردن خود انداخت، و ادعای قبلی خود را که یوسف به مراد مراد متهم کرده بود، تکذیب نمود. به این هم اکتفا نکرد، بلکه به طور کامل او را تبرئه نمود، به‌گونه‌ای که حتی در تمامی طول مدت مراد مراد، رضایتی از خود نشان نداد، و مرا اجابت نکرد.

در اینجا برائت یوسف از هر جهت روشن می‌گردد، زیرا در کلام همسر عزیز و گفتار زنان اشراف، جهاتی از تأکید به کار رفته که هر یک در جای خود، مطلب را تأکید می‌کنند: یکی آنکه، نفی سوء را به طور نکره در سیاق نفی و با زیادتی «من» و با اضافه کلمه «تنزیه» آورده است. در نتیجه، هرگونه بدی را از او نفی می‌کند. دیگر آنکه، همسر عزیز علاوه بر اعتراف به گناه، تقصیر را منحصر به خود می‌کند: «اَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ» این اعتراف و تأکیدها هر بدی را که تصور شود، از یوسف نفی می‌کند، اعم از فحشاء، مراد و یا کمترین میل و رضایت، و یا دروغ و افتراء. این امر بیانگر این است که یوسف به حسن اختیار خود، از این زشتی‌ها دوری کرد، نه اینکه برای او آماده نبود، یا مصلحت ندید و یا ترسید (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۲۶۷؛ مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۴، ص ۳۲۵؛ طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۶، ص ۱۵).

از این آیات برمی‌آید که یوسف نمی‌خواست مردم تصور کنند او گناه‌کاری است که پادشاه از او خوشش آمده، از گناهش چشم پوشیده و از زندان رهایش کرده است. باری، بررسی‌ها و بازبینی‌ها همه پاک‌دامنی و بی‌گناهی یوسف را گواهی می‌کرد. در این هنگام، یوسف با روسپیدی و سرافرازی، و با اعتماد و اطمینان، پیشنهاد عزیز را پذیرفت «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ اِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» (یوسف: ۵۵). «اِنِّي حَفِيظٌ» یعنی من نمی‌گذارم تفریط و یا تلف شود و بی‌مورد مصرف گردد.

بدین‌سان یوسف توانست با درستی و دلیری، بار سنگین مسئولیتی را که پذیرفت، به دوش کشد. سرانجام، این کشتی را در چنان دریای توفانی به ساحل سلامت و آرامش رساند.

اما به گزارش تورات، که همگی واژگونه گزارش قرآن است، همین که یوسف خواب پادشاه را تعبیر نمود و پادشاه سرپرستی کارها را به او پیشنهاد کرد، بی‌درنگ پیشنهاد را پذیرفت، بی‌آنکه برای آشکاری بی‌گناه خود کمترین کوششی به کار برد (سفر پیدایش، ۴۱: ۳۷-۴۶).

۲. دسته دوم

پاره‌ای اختلافات، که در تورات اشاره‌ای به آنها نشده و تنها قرآن کریم آمده است؛

۱. در تورات از ماجرای زنان مصر و واکنش همسر عزیز به رفتار آنان سخنی در میان نیست: «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدْيَنَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (یوسف: ۳۰).

چون بدگویی آنان به گوش همسر عزیز رسید، آنان را به مهمانی فراخواند: «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً...» (یوسف: ۳۱)

این مطلبی است که تورات به آن نپرداخته است. در حالیکه، قرآن کریم آن را بیان می‌دارد. مفسران نیز به آن اشاره کرده‌اند. (طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۶، ص ۱۲۹؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۱۸۵).

۲. یکی دیگر از اختلافات قرآن کریم و تورات، در زمینه پاک‌دامنی یوسف است. آن‌گاه که همسر عزیز او را بر سر دو راهی قرار داد که یا تقاضای او برآورده سازد و یا راهی زندان شود، فرمود: «قَالَ رَبُّ السُّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (یوسف: ۳۳-۳۴).

از آیه به کمک سیاق، چند نکته استفاده می‌شود: اول اینکه، جمله «رَبُّ السُّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ» نفرین یوسف به جان خود نبود. بلکه بیان حالی بوده که از خود برای پروردگارش نموده که روی دل از زنان گردانیده و به سوی او بازگشت کرده است. معنای «أَحَبُّ إِلَيَّ» این است که اگر اختیار به دست خودم باشد، من زندان را بر آنچه که ایشان مرا بدان می‌خواند، اختیار می‌کنم (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۲۰۷).

۳. در مورد تعبیر شدن خواب یوسف، تنها در قرآن کریم آمده است که رؤیای پیشین یوسف، که خواب دیده بود خورشید و ماه و ستارگان او را سجده کردند، سرانجام در پایان ماجرا تعبیر می‌شود و با سجده پدر، مادر و برادران صورت عینی و خارجی به خود می‌گیرد: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوَيْتِهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مَصْرًا إِنِ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ وَرَفَعَ أَبْوَيْتِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلْتُ رَبِّي حَقًّا» (یوسف: ۹۹-۱۰۰).

نتیجه‌گیری

آنچه گذشت، نگاهی موشکافانه به ناسازگاری‌ها و دوگانگی‌های میان روایت قرآن با تورات در زمینه قصه یوسف علیه السلام بود. قرآن نسبت به تورات و انجیل، تعلیم و بشارت‌های واقعی انبیای گذشته، ناظر و مهیمن است و نقش تکمیل و تفصیل آنها را دارد. اما اگر با متون موجود کتاب مقدس مقایسه شود، با

دو نقش فوق، حالت تنقیح و پالایش دارد. در این مقایسه، امتیازات و جنبه‌های نوآوری قرآن، هم در اسلوب ارائه معارف دینی، هم در محتوا، آشکار می‌شود. در متون دینی، قصه زندگی یوسف علیه السلام و برادرانش بسیار پرارزش و دارای نکته‌های آموزنده و حقایق عبرت‌انگیز است که در آن یک اندیشه‌خام، منشأ پیدایش خطاهای دیگر شد و حوادث ناگواری به دنبال آورد.

بررسی‌ها نشان می‌دهد گرچه قرآن در اندک چیزهایی با تورات همخوان است، اما در بسیاری موارد با تورات تفاوت دارد. این اختلافات به دو شکل مشاهده شد: پاره‌ای از اختلافات در مواردی بود که هر دو منبع بدان پرداخته بودند، اما در جزئیات آنها ناهمگونی بسیاری مشاهده می‌شود. پاره‌ای دیگر، در مواردی بود که تورات به آنها اشاره‌ای نداشته و تنها قرآن کریم آنها را مطرح ساخته بود. با نگاهی دقیق می‌توان گفت: علی‌رغم اینکه این قصه پیش از قرآن در تورات آمده بود، اما روشن می‌شود که قصه قرآن به هیچ‌روی تکرار داستان تورات نیست، بلکه یک بازخوانی موفق از آن است که با کلام وحی صورت تازه پذیرفته و با آنچه در تورات است، تفاوت‌های مهم و اساسی پیدا کرده است؛ این تفاوت‌ها هم در شکل ظاهری قصه و هم در محتوا و معنای درونی آن مشاهده و بررسی شد.

نکته بسیار ظریفی که در بیان قرآن مشاهده می‌شود، این است که قرآن کریم داستان‌هایی را که در آنها ردپایی از مسائل عشقی دیده می‌شود، در نهایت متانت و در هاله‌ای از تقدس طرح و بیان می‌کند. به‌گونه‌ای که در ترسیم صحنه‌های حساس این داستان، دقت در بیان را با متانت و عفت به هم آمیخته و بدون اینکه از بیان وقایع چشم بپوشد و یا اظهار عجز کند، همه اصول اخلاق و عفت را نیز به کار بسته است.

منابع

کتاب مقدس.

ابن اثیر (۱۳۸۶ق)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارصاد للطباعة و النشر.

ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو (۱۴۱۹ق)، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق: محمدحسین شمس‌الدین، بیروت، دار الکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون.

ابو المکارم، محمود بن محمد حسنی (۱۳۸۱)، *دقایق التاویل و حقایق التنزیل*، تحقیق، پویا جهانبخش، تهران، میراث مکتوب.

آلوسی بغدادی، محمود بن عبدالله (۱۴۰۵)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

بابایی، احمد علی (۱۳۸۲)، *برگزیده تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

بروسوی، اسماعیل حقی بن مصطفی الاسلامبولی (بی‌تا)، *روح البیان*، دار الکتب العلمیه.

بلاغی نجفی، محمدجواد (بی‌تا)، *آلاء الرحمن*، بی‌جا.

حسینی همدانی، سیدمحمدحسین (۱۴۰۴ق)، *انوار درخشان*، تحقیق: محمد باقر بهبودی، تهران، بی‌نا، ۱۴۰۴ق.

راغب اصفهانی، حسین (۱۳۷۵)، *مفردات الفاظ القرآن الکریم*، بی‌جا، دار الکتب العربی.

رشیدرضا، محمد (بی‌تا)، *تفسیر المنار*، بیروت، لبنان، دارالمعرفه.

زمخشری، محمود (۱۴۱۴ ق)، *الکشاف*، بیروت، طبعه الولی، قم مکتب الاعلام الاسلامی.

سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد (بی‌تا)، *بحر العلوم*، بی‌جا، بی‌نا.

شعراوی، محمدمتولی (۱۹۸۲)، *الفتاوی*، بیروت، بی‌نا.

صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله (۱۳۷۸)، *جمال انسانیت*، تهران، امید فردا.

طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۴)، *المیزان*، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن (۱۳۷۹ ق)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق و تصحیح: سیدهاشم رسولی محلاتی، بیروت، داراحیاء التراث العربیه.

طبری، ابوجعفر محمدبن جریر (۱۴۱۲ ق)، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفه.

طوسی، محمدبن حسن (۱۴۰۹ق)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بی‌جا، مکتب العلم الاسلامی.

طهماسبی، علی (۱۳۷۹)، *اندوه یعقوب*، تهران، یادآوران.

طیب، سیدعبدالحسین (۱۳۷۸)، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، چ دوم، تهران، اسلام.

عمادی، محمدبن محمد (بی‌تا)، *تفسیرابن السعود*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۱۸ق)، *الأصفی فی تفسیر القرآن*، تحقیق: محمدحسین درایتی و محمدرضا نعمتی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

قرائتی، محسن (۱۳۸۳)، *تفسیر نور*، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.

قرشی، سیدعلی اکبر (۱۳۷۰)، *تفسیر احسن الحدیث*، تهران، بنیاد بعثت.

قطب (۱۳۸۲)، *تفسیر فی ضلال القرآن*، بیروت، بی‌نا.

کاشانی، ملافتح الله (۱۴۲۳)، *زبدةالتفاسیر*، قم، بنیاد معارف اسلامی.

گنابادی، سلطان محمد (۱۴۰۸ق)، *بیان السعادة فی مقامات العبادة*، چ دوم، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

ماسون، دنیز (۱۳۷۹)، *درون مایه‌های مشترک قرآن و کتاب مقدس*، ترجمه فاطمه سادات تهامی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی.

مدرسی، سیدمحمدتقی (۱۳۷۸)، *تفسیر هدایت*، ترجمه احمد آرام، مشهد، آستان قدس رضوی.

مراغی، احمدبن مصطفی (بی‌تا)، *تفسیر المراغی*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

المصطفوی، حسن (۱۳۸۰)، *تفسیر روشن*، تهران، نشر کتاب.

مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۴ق)، *تفسیر الکاشف*، تهران، دار الکتب الإسلامیه.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱ق)، *الأمل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالبؑ.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۵)، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

مهران، محمد بیومی (۱۳۸۳)، *بررسی تاریخی قصص قرآن*، ترجمه محمد راستگو، تهران، علمی و فرهنگی.

نجفی خمینی، محمدجواد(۱۳۹۸)، *تفسیر آسان*، تهران، اسلامیه.